معرفی کتاب

انوار الاصول، تقریرات آیة الله ناصر مکارم شیرازی، احمد قدسی، 3 جلد، 640 + 543 + 687 ص ، انتشارات نسل جوان، قم، 1416 ق .

بعضی از علوم جنبه استقلالی داشته و خود به تنهائی مورد توجه بوده اما برخی دیگر از علوم جنبه مقدمی داشته و از جهت کمک رسانی به سایر علوم ارزش دارند . دانش فقه و فلسفه از دسته اول بوده و اصول و منطق از دسته دوم می باشند به همین جهت «اصول فقه » برای فقه مثل منطق است برای فلسفه . بنابراین هرگز نباید فراموش کرد که اصول فقه مقدمه رسیدن به فقه است و معطل شدن زیاد در مقدمه موجب بازماندن از ذی المقدمه است . حضرت استاد آیة الله شیخ مرتضی حائری رضوان الله علیه می فرمود: «عمر خود را در قیل و قال تلف نکنید» .

بیش از یک قرن است که سنت تقریرات نویسی در حوزه های علمیه رونق زیادی بخود گرفته و درسهای اساتید بزرگوار در دفاتر و کتابهای تقریرات ثبت و ضبط می شود . یکی از جدیدترین این کتابها «انوار الاصول » است که تقریرات چهارمین دوره درس خارج اصول حضرت آیة الله ناصر مکارم شیرازی مدظله العالی می باشد .

درسهای معظم له ویژگیهای زیادی دارد که به برخی از آنها اشاره می شود دسته بندی و نظم دقیق مطالب و جدا کردن هر مبحث از مبحث دیگر بدون خلط مباحث، سلیس و روان و ساده بودن بیان حضرت استاد در عین دقت و ژرف نگری عمیق، موجز بودن و تلف نکردن عمر شاگرد در قیل و قال، میدان دادن زیاد به طلاب و ید طولا داشتن در تربیت شاگردانی مبرز و برجسته .

مقرر محترم 9 سال وقت صرف این کتاب نموده و به خوبی از عهده ادای مطالب برآمده است . این کتاب با بیان تاریخ پیدایش علم اصول فقه شروع شده است و آن را به عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسانده است که در آن زمان اصول (البته بدون این نام) به قواعد بسیار ساده و بسیط منحصر بوده و طبق ظواهر نصوص معمولا فتوا داده می شد . ولی تنظیم مباحث آن به زمان شیخ مفید رحمه الله تعالی برمی گردد . پس از بیان تاریخچه اصول، کتاب به بیان طرح جدیدی از علم اصول می پردازد در این

طرح اصول فقه به پنج بخش تقسیم شده است:

1) مقدمه; 2) مبادی المبادی; 3) مبادی; 4) مسائل; 5) خاتمه .

البته بدلیل انس ذهن عموم طلاب به سبک و ترتیب کفایة الاصول از همان روش پیروی شده نه از طرح ارائه شده در مقدمه کتاب .

مقرر تمام کتاب را پس از نوشتن دوباره خدمت حضرت استاد قرائت کرده و مواردی را اصلاح یا توضیح و تحلیل و تفسیر نموده است . به همین جهت نقطه قوت برجسته این کتاب آنست که تمام محتوای کتاب بیان کننده نظرات حضرت آیة الله مکارم است، اما در سایر تقریرات همیشه این احتمال هست که شاید مقرر کاملا متوجه کلام گوینده نشده باشد اما در این کتاب چنین مشکلی وجود ندارد .

بعضی از موارد مهم و چشم گیر کتاب عبارتند از:

1) مثالهای زیاد فقهی بطوریکه واقعا ارتباط اصول را با فقه کاملا روشن می سازد مثلا در بحث مفهوم عدد 15 مثال ذکر نموده است (ر . ک . ج 2، ص 81).

2) بعضی از بحثهای فلسفی را بخوبی بیان کرده است، مثلا وجود نداشتن زمان و مکان در مجردات و تشبیه آن به کسی که از منفذی به قطار در حال حرکت نگاه می کند که دید و نگاه او محدود است و از گذشته و آینده خبر ندارد .(ر . ک . ج 2، ص 139).

3) بحث مستقل و جامعی از مساله بداء (ر . ک . ج 2، ص 183).

4) بحث از حقیقت تشریع و معنا و علت حرمت آن (ر . ک . ج 2، ص 319).

5) بحث از اجماع محصل (ر . ک . ج 2، ص 392).

6) مطرح کردن استحسان و مصالح مرسله و سد ذرایع در آخر ج 2 .

7) رعایت ادبیات عرب و خصوصا مراعات کردن رسم الخط آیات شریفه قرآن .

8) پرهیز از بحثهای زائد و در عین حال مطرح کردن ظرافتها و نکته های دقیق علم اصول .

9) بحث مفصلی از جبر و اختیار و قضاء و قدر (ر . ک . ج 1، ص 233).

ضمنا برخی نقائص نیز در این کتاب وجود دارد که امید است در چاپهای بعدی اصلاح شوند مثلا:

1) مکررا در این کتاب اقوال علما بدون ذکر ماخذ آمده است مثل ج 1، ص 24 .

2) گاهی پاورقیها از آیة الله مکارم شیرازی است و گاهی از مقرر گرچه بسیار اندک است مثل ج 2، ص 61 و هیچ نشانه ای برای تشخیص و جدا کردن اینها در کتاب نیامده است .

3) در ج 3، ص 601 یک پاورقی بسیار مفصلی آورده شده است که لازم بود این پاورقی در پایان جلد 2 کتاب آورده شود تا هم رعایت تناسب شده باشد و هم پرهیز از اطاله زیاد .

4) در ج 3، ص 682 سه قول در باره تقلید از میث ذکر کرده است و قول اول و دوم هر دو «عدم جواز» می باشد و به احتمال زیاد قول دوم جواز تقلید بوده ولی در چاپ اشتباها کلمه «عدم » اضافه شده است .

احمد عابدی

مجموعه ای خواندنی و سازنده

شاید بیش از یک سال است در اثر لطف و مهر یکی از دوستان که نامش نیز حاکی از مهر و لطف است با دوره بیست جلدی کتابی بس سودمند و سازنده و مؤثر آشنا شدم و بتدریج چهارده جلد آن با عنوانهای فرعی:

اصطلاحات و تعبیرات (4 جلد) ; آداب و رسوم (1 جلد) ; مشاهدات (1 جلد) ; شوخ طبعی ها (3 جلد) ; شعارها و رجزها (1 جلد) ; نام و نشانی ها (1 جلد) ; تابلو نوشته ها (2 جلد) ; اوقات فراغت (1 جلد).

در اختیارم قرار گرفت . از همان هنگام تورق و تماشای اولی و در زمان مطالعه و دقت، احساس کردم به جمع عزیزانی که این مجموعه گرانقدر را فراهم آورده اند و نیز به خود این سلسله کتاب به عنوان یک مسلمان اهل قلم وام دار هستم که باید به گونه ای آن را ادا و در این جهت عرض ادب و ستایشی به

پیشگاهشان تقدیم کنم و از سویی همگام و بویژه برادران دانشجو و طلبه خود را به خواندن و انس گرفتن با این گنجینه علم و معرفت و نشاط و عشق و ایثار و ایمان توصیه نمایم .

به این منظور آنچه می خوانید فراهم شد، امید است سپاسی باشد و پوزشی، و نیز انجام وظیفه ای بمنه و کرامه .

کتاب، تک جلدی، چند جلدی، فارسی، عربی، از یک نویسنده، یا گروه نویسندگان، چاپهای معمولی، زیبا، زیبای زیبا، ویراستاری شده، دیمی، و از حیث محتوا با نظمی منطقی، بی نظم، مستدل، خطابی، مخلوط، شامل مطالب بکر و تازه، تکراری، تقلیدی و اقتباس صرف، ابتکاری ولو از برخی جهات، و از جهت خواننده برای قشری خاص مانند جوانان، زنان، محصلان یا عمومی و برای همه; و از نظر قلم، جالب و جاذبه دار به طوری که تا کتاب را به آخر نرسانی دست برنمی داری، بی جاذبه و یخ و سرد، که مطالعه اش تحمیلی است، و با زور عاملی از عوامل باید خوانده شود ووو .

اینها و غیر اینها انواع کتبی است که دیده ام و شما هم شاید دیده باشید اما کتابی که می خواهم در این وجیزه از آن صحبت کنم در عین حالی که یکی از کتابهاست، اما جدای از آنهاست . جور دیگری است; ایمان است که در قالب لفظ مجسم شده، عقیده است که خود را در قیافه شعر و شعار نشان داده، اخلاق و رافت و لطافت روح است که لباس کلمات به تن کرده، عشق است که گویا فقط می خواهد معشوق را ارائه دهد و عاشق در حکم عدم باشد و دیده نشود .

حتما مایلید زودتر با اسم و رسم اصلی این کتاب آشنا شوید، اما بهتر است قبلا قطعه هایی از کتاب را با هم بخوانیم و زمزمه کنیم شاید همین جا در ما مؤثر افتد و تحولی ایجاد کند و خود ما هم، یک جلد، یا یک فصل و بخش، یا یک برگ و صفحه، یا یک سطر و جمله از آن کتاب شویم نه کتابهایی که فقط و فقط کتاب است و کتابت و کاغذ و مرکب .

با هم بخوانیم:

1) با وجود اینکه تنها پسر خانواده بودم، و با رفتن من حسابی دست و بال پدرم بسته می شد، هیچ مخالفتی با اعزامم نکردند، ما را بردند منطقه سردشت، ارتفاعات «دوپازا» . هوا بسیار سرد بود با این وصف به خاطر نبودن نیرو هر شبانه روز شش ساعت پست می دادیم . به ما قول داده بودند که ظرف پانزده روز برادران تازه نفس جایگزین می شوند، اما سی روز می گذشت و هنوز خبری از نیروی جدید نبود . جمع شدیم به سنگر فرماندهی رفتیم و گفتیم که می خواهیم برگردیم و دیگر تحمل اینجا ماندن را نداریم . او لبخندی زد و گفت: بسیار خوب، هر کس می خواهد برود الآن برگه اش را می نویسم، اما بدانید که: «مثل عاشورا، حسین علیه السلام تنهاست » این حرف آنقدر کارساز بود که به سنگرهایمان برگشتیم .

2) پادگان ابوذر واقع در سرپل ذهاب را «هتل ابوذر» می گفتند در مقایسه با خط و منطقه عملیاتی چنین نسبتی را به پادگان می دادند، نوعی تعریض بود; زیرا در آنجا به تصور بچه ها بخور و بخواب بود .

گاهی هم در پاسخ به خانواده که مثلا می پرسید: چکار می کنید، چی می خورید، کجا هستید؟ می گفتند: هتل ابوذر .

شاید هم خود ترکیب «هتل ابوذر» را با سابقه ای که از زندگی ابوذر در ربذه سراغ داریم به عنوان یک ترکیب تامل برانگیز به کار می برده اند .

3) بعد از عملیات بود، سراغ یکی از دوستان را از او گرفتم، چون زیاد احتمال می دادم مجروح شده باشد . گفتم فلانی کجا است؟ گفت: «بردندش و هو الشافی » فهمیدم چیزیش شده و بردندش بیمارستان . پرسیدم حال و روزش چطوره؟

گفت: «و هو الباقی » ، بله می خواست بگوید شهید شده و منظورش این بود: «که کل من علیها فان » ; همه رفتنی هستند و فانی شدنی، و او هم یکی از آنهاست . آنکه مانده و می ماند و خواهد ماند خداست .

4) مشاعره می کردیم، بچه ها زیاد که شعر حفظ نبودند وقتی یک نفر شعری را می خواند بغل دستیش با آرنج می زد به پهلویش که این را من می خواستم بخوانم، خلاصه کم می آوردیم، و اشعار معروف بیشتر تکرار می شد .

دوستی داشتیم که خیلی حاضر جواب بود، غیر ممکن بود از حرف، حرف در نیاورد و یک چیزی روی اصل حرف نگذارد; مثلا وقتی کسی مصرع و بیت: «دوست دارم شمع باشم . . .» را شروع کرد، هنوز همه اش را نخوانده بود گفت: نمی خواهد شمع باشی، آدم باش، شمع بودن پیشکشت .

5) دفترچه هایی خاص با ورقه هایی جدول بندی شده برای ثبت معاصی و مکروهات چون غیبت و تهمت و دروغ، حرف بیهوده و نظیر آن داشتند، جلو عناوین جدول به نحوی که خود بدانند و بخوانند علامت می زدند، و شب هنگام به مطالعه و محاسبه می نشستند، بعضی از این دفترچه ها به طور عام شامل همه اعمال روزانه بچه ها بود، آنچه گفته و نوشته و خورده و انجام داده و از آنها صادر شده بود .

6) بعضی بچه ها خیلی بی میل غذا می خوردند . درست مثل مریض . خوردن را به اصطلاح زیاد جدی نمی گرفتند . وقتی کسی از یکی از آنها می پرسید که چرا درست غذا نمی خوری؟ برمی گشت و می گفت: «اشتهای ما دیگر عینکی شده » .

7) کسی می تواند از سیم خاردارهای دشمن عبور کند که در سیم خاردارهای نفس گیر نکرده باشد .

کار برای خدا خستگی ندارد .

کار برای خدا دلسردی ندارد .

کاری که برای خداست نیاز به روز شماری ندارد .

گناه نکردن از توبه کردن راحت تر است .

8) بچه های رزمنده به تبع سادات که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را جده خود می دانند به عنوان «مادر» توسل می کردند خصوصا در مراسم احیاء و عزاداری و دعا و مناجاتهای خود .

9) اول غذا بعد از نماز: اول نماز بعد غذا . نوعی لطافت است که با جمله اول غذا، شنونده دچار اشتباه می شود و با جمله «بعد از نماز» صراحت و باید قضیه برداشته می شود .

10) اصالت وجودی: کسی که اول غذا می خورد بعد نماز می خواند، به وجود بیشتر می رسد تا سجود، اصل برایش شکم است و به آن بیشتر ایمان دارد، (نوع مزاح آنان بود) اول وجود بعد سجود .

11) خیلی عاشقه: خیلی توحال و فکر و خودش هست . حواسش پرت

است، آدم خودش نیست، کنایه از اینکه مات و مبهوت و غرق در محبت معبود است .

تعبیری بود که شبهای نزدیک عملیات و دقایق آخر زندگی مادی - احیانا برای بعضی - بچه ها نسبت به هم داشتند .

12) زجا برخیز برادر جان مهیا شو مهیا شو

بکن دل از علایقها از این دنیا و مافیها

برای دیدن جانان مهیا شو مهیا شو

شکن درهم حصارت را رها بنما اسارت را

رهیدن را از این زندان مهیا شو مهیا شو

13) یکی از شعارها و شعرهایی که بسیار برایم جالب بود و همواره در مناسبتهای مختلف [سیدالشهدا] آن را مرور می کردم این است که در عملیات مهران (کربلای یک) بعد از صالح آباد، لشکر ده اردوگاهی داشت که قبلا از عملیات نیروها در آنجا مستقر شده

بودند . در ابتدای مسیر این اردوگاه این شعر با معنی، نوشته شده در تابلو جلب نظر می کرد:

عشق حسین ما را به این وادی کشانده

رزمندگان تا کربلا راهی نمانده

به همین مناسبت نام این اردوگاه را «عشق حسین » گذارده بودند .

14) مدت دو سال و سه ماه جبهه بودم . از طریق بسیج به منطقه کردستان اعزام شدم، و در کامیاران در مقری به نام . . . بودم روزها بچه های خردسال روستایی که پهلوی پایگاه ما بود به عنوان نهضت سوادآموزی درس می دادیم، شبها را هم نگهبانی می دادیم . نماز جماعت و دعای کمیل و دعای توسل هم که جای خود را داشت .

این بود چهارده قطعه از چهارده جلدی که از این کتاب کریم در اختیارم بود .

نام کتاب: فرهنگ جبهه . (1)

مؤلف: سید مهدی فقیهی با همکاری گروهی دیگر از عزیزان .

ناشر: سازمان تبلیغات، معاونت فرهنگی ستاد فرماندهی کل قوا، بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس و دفتر پژوهش و گسترش فرهنگ جبهه .

و بحق جبهه ما فرهنگ خاص خود را داشت و دارد و باید این فرهنگ معرفی و شناسانده شود، و از فراموش شدن درامان بماند . این فرهنگ همان فرهنگ باورهای اصیل دینی است که جوانان ما از امام حسین علیه السلام و ابا و ابنای او آموخته و به جان خریده و در جانشان نقش بسته بود .

این فرهنگ باید فرهنگ زندگی روزمره ما شود، از هر چه این فرهنگ را کم رنگ و کم سو می کند باید ما و دولت ما و دولت مردان ما بپرهیزیم .

این فرهنگ همان است که ما را در دنیای ظلم و زور و فسق و فجور، متمایز ساخته، و صدای انقلابمان را در جهان پر کرده است . اگر این فرهنگ را از دست بدهیم در همان دنیای مادی و شیطانی ذوب خواهیم شد .

وسایل ارتباط جمعی ما باید از این فرهنگ مایه و سرمایه و پایه و اساس گیرند . هنرمندان، باید هماره این فرهنگ را مدنظر داشته و به نوجوانان ما تزریق و تفهمیم کنند، که در غیر این صورت، و خدای نکرده در صورت تلقین فرهنگهای دیگران، و یا فرهنگ قبل از انقلاب خودمان، خیانتی عظیم صورت می گیرد که قابل جبران نخواهد بود .

این فرهنگ همان خلاصه و چکیده قرآن ماست، همان عصاره و تلخیص سنت و روایات پیامبر و اهل بیت گرامی

او صلوات الله علیهم است . این فرهنگ همان است که امام راحل رضوان الله تعالی علیه خود تجسم یافته آن بود و به وسیله آن ملتی را متحول ساخت .

وای به حال ما اگر غفلت کنیم و راه را از بیراهه نشناسیم .

در پایان به عزیزانی که با تلاش و کوشش چشمگیرشان این مجموعه را ساخته اند پیشنهاد می کنم:

1) اگر کارتان ناتمام است با دقت و سرعت به اتمام برسانید .

2) پس از اتمام، این اثر فرهنگی شگفت را در سه جلد بزرگ (دو جلد اصل و دیگری فهارس) تنظیم و به زبان عربی (بلکه زبانهای دیگر) ترجمه کنید و در اختیار همه نهادهای فرهنگی و هنرمندان و هنردوستان و دانشگاهیان و حوزویان ایران و همه جوامع اسلامی قرار دهید تا در همه طبقات و بین همه قشرها و در تمام برنامه های تبلیغی و غیره اثر لازم خود را داشته باشد .

بویژه سیاستمداران و دولت مردان ما باید با این مجموعه انس داشته باشند تا هیچگاه این فرهنگ و طرز فکر ملت و مردم را فراموش نکنند و برنامه هاشان جهت تقویت و تحکیم این مبانی باشد .

این جانب به مولف و همکاران ایشان و دست اندرکاران این مجموعه و همه نهادهایی که در این راه کمکی کرده اند و نیز به همه رزمندگان و بسیجیان عزیز که با بازگو کردن خاطرات و حال و هوای جبهه، مواد اصلی این اثر را تدوین و تکوین نموده اند، جدا و صمیمانه تبریک و تحسین و آفرین می گویم، و در یک جمله عرض می کنم: این اثر خواندنی و سازنده، هر خواننده با توجهی را می تواند تحت تاثیر قرار دهد و او را مایل و طالب، بلکه عاشق فرهنگ اسلام و تشیع و عقیده به مبدا و معاد نماید .

الحمدلله رب العالمین .

قم - بهمن 1374

رضا استادی

نقدی بر توضیح اصطلاحات اصولی کتاب فرهنگ معارف اسلامی

فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، تهران، انتشارات کومش، چاپ سوم، 1373، سه جلد .

کتاب فرهنگ معارف اسلامی شامل توضیح اصطلاحات حدود بیست علم است: اخلاق، ادبیات فارسی، اصول فقه، بلاغت، تفسیر، جامعه شناسی، حقوق، درایه، رجال، ریاضی، صرف نحو، علوم غریبه، عرفان، فقه، فلسفه، کلام، گاه شماری، ملل ونحل، منطق، موسیقی، نجوم .

نویسنده محترم در تدوین این کتاب متحمل زحمتهای فراوانی شده است، اما چون این کار فردی صورت گرفته و مؤلف، متخصص در تمام رشته ها نبوده، نارساییها و لغزشهای فراوان در آن مشاهده می شود که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

در جلد اول صفحه 23 آمده است:

آیه نبا

مراد آیه «ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا» می باشد . از این آیه برخی حجیت خبر واحد و برخی عدم حجیت آن را استفاده کرده اند . از کفایه ج 2 ص 83

اولا، کسی از این آیه عدم حجیت خبر واحد را استفاده نکرده است بلکه برخی می گویند با آن نمی توان حجیت خبر واحد را اثبات کرد .

ثانیا، در کفایه نیامده که برخی، از این آیه عدم حجیت خبر واحد را استفاده کرده اند .

و در جلد اول صفحه 81 آمده است:

اجماع مرکب

هرگاه در اجماع اتفاق بر حکمی شود و در ماخذ اختلاف باشد یعنی در مستند و علت حکم اختلاف باشد لکن همه بر حکم متفق باشند، این گونه اجماعها را مرکب گویند که با وجودی که هر یک ماخذ خاص دارند لکن جامع آن اقوال یکی است .

چنین تعریفی از «اجماع مرکب » صحیح نیست، بلکه «اجماع مرکب » آن است که مجمعان مثلا تنها به دو قول،

قائل شوند و اختلاف آنها محدود به همین دو باشد در این صورت هر دو قول بر نفی قول ثالث اتفاق دارند و اینرا اجماع مرکب گویند . چنانکه مؤلف در ادامه از کتاب اصول فقه رشاد چنین می نگارد:

اجماع مرکب آن است که فقهای مزبور در آن مسئله به دو فریق تقسیم شده فریقی مثلا آن را مطلقا ایجاب و فریقی دیگر آن را مطلقا تحریم نمایند .

و در جلد اول صفحه 122 آمده است:

ادله شرعیه

ادله شرعیه در برابر ادله عقلیه و ادله لفظیه است .

اولا، «ادله شرعیه » تنها در مقابل «ادله عقلیه » هستند نه در مقابل عقلیه و لفظیه . زیرا غالب «ادله شرعی » ، لفظی است; مانند: آیات قرآن و سخنان معصومان علیهم السلام به عبارت دیگر تمام «ادله لفظی » جزء «ادله شرعی » می باشند .

ثانیا، نویسنده در ذیل «ادله لفظیه » ، دلایل لفظی را در مقابل ادله عقلی می شمارد . اگر مطلب فوق صحیح باشد می بایست آن را در مقابل ادله عقلی و شرعی بشمارد .

و در جلد اول صفحه 218 آورده است:

اصل قیاس که اجراء حکم مورد منصوص العله باشد در غیر منصوص العله به واسطه وجود همان علت، چنانکه بیع ربوی در گندم منصوص است که حرام است و برنج هم به آن قیاس شود .

از کشاف ج 1 ص 95

عبارت کتاب کشاف اصطلاحات الفنون چنین است:

اصل القیاس، هو عند اکثر علماء الفقه و الاصول هو محل الحکم المنصوص علیه کما اذا قیس الارز علی البر فی تحریم بیعه بجنسه متفاضلا . کان الاصل هو البر عندهم لان الاصل ما کان حکم الفرع مقیسا علیه و مردودا الیه، و ذلک هو البر فی هذا المثال . (2)

اصل «قیاس » نزد اکثر علمای فقه و اصول، عبارت از محلی است که به حکم آن تصریح شده مانند قیاس کردن برنج با گندم در تحریم بیع آن به هم جنسش با زیادی . در اینجا «اصل » گندم است، زیرا «اصل » چیزی است که حکم فرع با آن قیاس شده باشد و آن در این مثال، گندم است .

با توجه به عبارت کشاف، اشکالات زیر بر کتاب فرهنگ معارف اسلامی وارد است:

اولا، قیاس، اصل نیست و مراد از «اصل » در کشاف در مقابل «فرع » ، به معنای «مقیس علیه » است نه «اصل » اصطلاحی در علم اصول مانند: اصل صحت .

ثانیا، مترجم «منصوص علیه » را با «منصوص العلة » اشتباه کرده . «منصوص علیه » یعنی به حکم چیزی تصریح شده، اما «منصوص العلة » یعنی علت حکم بیان شده است .

و در جلد اول صفحه 320 آمده است:

انسداد باب علم

یعنی بسته بودن راه و درهای علم البته منظور علوم فقهی و مذهبی است در زمان غیبت امام . فقها و اصولیین شیعه اکثر گویند باب علم به احکام شرعی منسد شده است . . . و در این صورت باید به قرائن و امارات و اصول مفید ظن عمل کرد .

دلیل انسداد شامل انسداد باب علم و علمی - هر دو - می شود . بنابراین جا داشت یا تنها واژه «انسداد» به عنوان اصطلاح آورده می شد یا «انسداد باب علم و علمی » .

مراد از «علمی » ، ظنونی است که دلیل قطعی بر حجیت آن قائم شده باشد . به همین دلیل این ظنون، منسوب به «علم » هستند .

و در جلد اول صفحه 402 آمده است:

برائت نقلیه

بعضی گویند برائت نقلیه در شبهات موضوعیه به طور اطلاق جاری می شود و . . . .

در توضیحی که آمده، اصطلاح «برائت نقلیه » توضیح داده نشده است .

و در جلد اول صفحه 440 آمده است:

بنای عقلا

یکی از مواردی است که در احکام و عرفیات بدان استناد نمایند .

«بنای عقلاء» ، از اصطلاحاتی است که در اصول فراوان استعمال می شود اما هیچ توضیحی در باره آن داده نشده است .

و در جلد اول صفحه 480 آورده است:

تاویل

نزد اصولیان مرادف با تفسیر است و فرق بین تاویل و تفسیر به این است که . . .

از قواعد شهید ص 107 - 133; کشاف ج 1 ص 99

عبارت کشاف چنین است:

التاویل هو مشتق من الاول و هو لغة الرجوع و اما عند الاصولیین فقیل هو مرادف التفسیر و قیل هو الظن بالمراد و التفسیر القطع به . . . . (3)

«تاویل » مشتق از «اول » است و آن در لغت به معنای رجوع است اما نزد اصولیین گفته شده مرادف با «تفسیر» است و گفته شده «تاویل » ظن به مراد است و «تفسیر» قطع به آن . . . .

در قواعد نیز چنان مطلبی وجود ندارد .

و در جلد اول صفحه 485 آورده است:

تجری

جرئت یافتن و تجاوز کردن از حدود خود و ارتکاب اعمال خلاف باشد و جری شدن عبد است بر عمل و ارتکاب اعمال خلاف دستور خدا که با قصد بمخالفت آنچه محرمات است و با علم و عمل و عصیان مرتکب شود و بر واجبات پشت پا زند با لجاجت خاص .

در اینجا معنای لغوی «تجری » آمده اما معنای اصطلاحی آن این است که عبد، عمدا برخلاف امر یا نهی مولا عمل کند ولی در واقع، شخص مخالفت نکرده باشد .

و در جلد اول صفحه 495 و 497 و 539 آمده است:

تحصیل حاصل

بدنبال بدست آوردن چیزی رفتن که خود حاصل بود و گویند تحصیل حاصل قبیح است .

تحصیل حاصل محال است و وقوع آن امکان ندارد تا قبیح باشد .

تخصیص

آنچه موجب خروج بعضی از افراد از حکم عام است مخصص (بکسر) و آنچه مشمول حکم می ماند مخصص (بفتح) گویند .

به خود عامی که تخصیص خورده، مخصص گویند نه به مصادیق عام که مشمول حکم عام هستند .

تعارض

در مقابل تعادل است .

تعادل اعم از تعادل و ترجیح است و مقابل تعادل نیست .

و در صفحه 607 جلد اول آورده است:

توصلیات

آنچه در تکوین یا تشریع مقدمه اند برای امور یا احکامی دیگر توصلیات گویند .

آنچه در تعریف «توصلیات » آمده یکی از مصادیق آن است . «توصلیات » به واجباتی اطلاق می شود که قصد قربت در آنها معتبر نیست خواه مقدمه برای امری دیگر باشند یا نه; مانند: ادای دین وصله رحم که مقدمه برای امر دیگر نیستند .

در کفایة الاصول آمده است:

الوجوب التوصلی هو ما کان الغرض منه یحصل بمجرد حصول الواجب و یسقط بمجرد وجوده . (4)

وجوب توصلی آن است که غرض از آن به مجرد حصول واجب، حاصل شود و به مجرد وجود آن، ساقط گردد .

در جلد دوم صفحه 804 آمده است:

خطاب وضعی

خطاب وضعی عبارت از: صحت، بطلان، عزیمت، رخصت، تقدیر و حجت باشد .

«خطاب وضعی » شامل هر حکم مجعولی می شود که تکلیفی نباشد مانند: ملکیت و زوجیت و مانند آنها بنابراین تنها شامل موارد مذکور نیست و دایره آن وسیعتر است . در قواعد آمده است:

زاد بعضهم فی خطاب الوضع الصحة والبطلان والغریمة و الرخصة و هی مفسرة فی کتب الاصول . و زاد آخرون التقدیر و الحجة .

برخی در خطاب وضع، صحت و بطلان و عزیمت و رخصت را نیز اضافه کرده اند و آنها در کتابهای اصولی تفسیر شده اند . برخی دیگر تقدیر و حجت را اضافه نموده اند .

بنابراین، شهید رحمه الله مدعی نیست «خطاب وضعی » منحصر در موارد مذکور است .

و در جلد دوم صفحه 862 آمده است:

دلیل انسداد

عده ای از اصولیان برآنند که راه علم منسد است و بدین جهت واجب است به ظن و شک و وهم عمل کنیم .

اولا، چنانچه ذیل «انسداد باب علم » یادآور شدیم آنان که از طریق دلیل انسداد، ظن را حجت می شمارند چون راه علم و علمی هر دو را بسته می دانند، عمل به ظن را لازم می شمارند .

ثانیا، کسی با دلیل انسداد، عمل به شک و وهم را واجب نشمرده است .

و در همان جلد صفحه 1208 آورده است:

ظاهر

در اصول آنچه در معنی ظهور داشته باشد و راجح باشد; یعنی مراد از لفظ آشکار باشد به نص لفظ و اعم از نص است .

ظاهر در مقابل نص و محتمل است . نص به معنای اینکه لفظ دلالت بر معنایی نماید که احتمال خلاف آن معنی داده نشود . (5) محتمل، معنای مرجوح یا مساوی با معنای دیگر لفظ است . ظاهر آن است که لفظ بر معنایی دلالت نماید که راجح باشد; اگر چه احتمال معنای دیگر در آن کلام می رود . چنانکه نویسنده در ادامه می نگارد:

الظاهر ما دل علی معنی دلالة ظنیة راجحة مع احتمال غیره .

ظاهر آن است که به طور ظنی و راجح دلالت بر معنایی نماید با احتمال دلالت بر غیر آن معنی .

و در همان جلد صفحه 1343 می آورد:

عموم شمولی

یعنی عام جمعی در مقابل عام بدلی که عموم استیعابی هم گویند .

اولا، عام بر سه قسم است: استیعابی (شمولی)، مجموعی، بدلی . بنابراین عام شمولی مقابل عام بدلی و مجموعی، هر دو است .

ثانیا، «عموم شمولی » توضیح داده نشده است .

در جلد سوم صفحه 1397 آمده است:

فحوا

فحوای خطاب و لحن خطاب و مفهوم موافقت به یک معنی آمده اند .

«فحوای خطاب » و «مفهوم موافقت » به یک معنی هستند . اما «لحن خطاب »

به معنی این است که قرینه ای عقلی بر حذف لفظی دلالت نماید . (6)

و در جلد سوم صفحه 1891 آورده است:

مقدمات انسداد

مقدمات انسداد از کفایه آورده شده و دومین مقدمه چنین است:

باب علم بر ما منسد است در بسیاری از احکام .

اساس تمام مقدمات انسداد، این مقدمه است لیکن ناقص بیان شده و می بایست علاوه بر علم، باب علمی (ظن خاص) نیز منسد فرض می شد . عبارت کفایه چنین است:

انه قد انسد علینا باب العلم والعلمی الی کثیر منها . (7)

باب علم و علمی (ظن معتبر) در بسیاری از احکام بر ما بسته است .

و در همان جلد صفحه 1921 آمده است:

منسوخ

«رفع حکم ثابت قبلی است بواسطه حکمی دیگر که وارد برآن می شود» .

چنین تعریفی برای «نسخ » است نه «منسوخ » .

و در صفحه 2144 همان جلد آورده است:

وضع تعیینی

آن اعم است از وضع لغوی حقیقی یا مجازی .

استعمال مجازی به مرحله وضع نرسیده است . (8) بنابراین «وضع تعیینی » اعم از آن نیست .

سید حسن فاطمی

پی نوشت:

1) این کتاب در شماره 28 مجله آینه پژوهش ص 57 - 61، با عنوان «نگرشی بر مجموعه فرهنگ جبهه » توسط آقای علی سرولایتی مورد نقد و معرفی قرار گرفته است . لکن در آن مقاله تنها یک جلد از آن دوره بیست جلدی مورد بررسی قرار گرفته و علاوه بر آن نوع نگرش آن به این کتاب با مقاله حاضر کاملا متفاوت است .

2) کشاف اصطلاحات الفنون، محمد اعلی تهانوی، کلکته، 1862 م، ج 1، ص 86 .

3) کشاف اصطلاحات الفنون، ج 1، ص 89 .

4) کفایة الاصول، آخوند محمد کاظم خراسانی، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، 1409 ق، ص 72 .

5) اصول الفقه، ج 1، ص 27 .

6) اصول الفقه، ج 2 ، ص 111 .

7) کفایه الاصول، ص 311 .

8) المنطق، ص 42 .